

الحمد لله الذي تفرد بالحبّة وتوحد بالوداد ...

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت بهاء الله - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی
- شماره ۳۱

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

الحمد لله الذي تفرد بالحبّة وتوحد بالوداد انه لمولى العباد و مالک الایجاد و الناطق بما اراد فی المبدی و المعاد و النّفحة الّتی تضيّعت من قیص الله و النور المشرق من افق عنايته و السّلام الظّاهر اللّامع من ملکوت فضله علی الذّین قاموا علی اعلّاء کلمته و اظهار امره و عملوا بما امروا به فی کتابه اولئک عباد بهم جرت الأوامر و الأحکام بین الأنام و ثبت حکم التّقديس بین الأحزاب بهم رفعت الرّایات و ظهرت العلامات یصلّین علیهم الملائ الأعلی و عن ورائهم مالک الأسماء و فاطر السّماء

و بعد از جلوس راضیه علیها بهائی بحضور حاضر و بنیابت آنجناب زیارت فائز خان نعمت گسترد و حاضرین را بار داد و ضیافت کاملی باسم آنجناب بعمل آمد فی الحقیقه ما تشتهی الأنفس و تلذّ الأعین حاضر و موجود بل ما ترید الآذان چه که اوراق از نسیم اراده الهی متحرّک و از آنحرکت صوت خوشی مسموع و بکلمه مبارکی ناطق گویا از برای غائبین طلب حضور مینمودند و ابصار بمشاهده آثار قدرت و صنع الهی در ازهار و اثمار و اشجار و اوراق و انهار محظوظ الحمد لله الذی یدک و یدها

بنام مظلوم آفاق

یا علی الحمد لله بصر عالم از کل حکمت و بیان احبّای الهی روشنست اگرچه این روشنی را سحاب تیره اوهام خلق از ظهور و بروز منع نموده ولكن البتّه اریاح اراده این ابر را متفرّق نماید اوست قادر و توانا و قدرتش الیوم مستور ولكن در سرّ بفتح مدائن قلوب مشغول بیان رحمن مفتاحی است قویّ و فاتح و آفتاب نیست مشرق و لائخ و بحریست محیط بگشاید و نور بخشد و حیات عطا نماید طوبی از برای بصیری که شک و ریب و اوهام و ظنون و سطوت و غضب اهل عالم او را از ذروه علیا منع ننمود بیک کلمه عالم مضطرب و بکلمه اخری ساکن و مطمئن و بیک عمل مشتعل و بعمل آخر برد و سلام اینست که از قلم اعلی در زیر و الواح اخلاق روحانیّه و اعمال مرضیه و کلمه طیّبه از جنود قویه الهیه ذکر شده از جمیع مراتب گذشته اگر ناس بانصاف تمسّک نمایند هم خود بانوار یقین فائز گردند و آثار و حجج و براهین حقّ جلّ جلاله را بمثابه آفتاب مشاهده نمایند و هم کرسی اقتدار حقّ مابین عالم ظاهراً باهراً مشاهده گردد



ORIGINAL

یا اکبر دوستان را تکبیر برسان و از قبل مظلوم القا نما شما از سایر اهل عالم باید ممتاز باشید و در جمیع احیان بشطرا امتیاز ناظر قدر خود را بدانید و مقام اولیای حق را که از اول امر بخدمت قیام نموده اند بشناسید قلم اعلی جمیع را ذکر فرموده و بخلع عنایت مزین داشته ولكن از الواح نفوس مستقیمه ثابتہ عرف امتیاز متضوع طوبی لمن وجد و کان من العاملين

یا ایها الناظر الی الله اشهد انک شربت رحيق حبی فی اول ایامی و اعترفت بما اعترف به الله و تمسکت به و نشرت آثاره و كنت قائماً علی خدمته فی يوم فيه زلت الأقدام کبر من قبلی علی احبائی فی الطاء و من حولها و بشرهم بعناية الله رب العالمین انا نوصيهم بالتقوى الخالص و بما يرتفع به امر الله العليم الخبير قل ان ارحموا علی انفسکم و علی سدره الأمر و علی الدماء التي سفکت لاعلاء کلمة الله المطاعة اتقوا الله یا قوم و كونوا من المنصفين لا تضیعوا اعمالکم و ما ورد علیکم فی هذا النبأ العظیم لکم ان تفتخروا علی من علی الأرض انکم فرتم بما لا فاز به احد من الخلق یشهد بذلك من نطق أم الكتاب بذکره العزيز البديع لا تجعلوا انفسکم ملعب جهلاء الأرض ينبغي لكل عمل ينسب اليکم ان يكون مشرفاً كالشمس بین العالم کذلک یعظمک الله حق الوعظ رحمة من عنده انه يحبکم و يريد لکم ما ينبغي لمقاماتکم عند الله العلی العظیم ایاکم ان تعملوا ما تتوقف به الرحمة فی سماء المشیة کذلک ينصحکم من کان اشفق بکم منکم ان ربکم الرحمن هو العليم الحکیم البهاء المشرق من افق عنایتی و النور اللائح من سماء رحمتی علیک و علی من معک و یحبک فی سبیل الله مالک هذا اليوم المبارك المبين انتهى

انشاء الله جمیع دوستان الهی بقمیص تقدیس مزین شوند باید بشأنی ظاهر باشند که اگر در انجن عالم بوعظ و نصیح عباد قیام نمایند و بأعلی البیان تنطق کنند نه خود در سر نجل باشند و نه من علی الأرض قادر بر اعتراض حال باید در لیالی و ایام در تدبیر آن باشند که نفسی را هدایت نمایند و از رحيق عرفان بچشانند این ایام ایامی نیست که فکر مختلف گردد و اراده متوقف و قصد مشوب و اعمال منافی و اخلاق خشن باید جمیع اعمال و افعال و اخلاق مثل نقطه واحده مشاهده شود یعنی مرجع کل معروف باشد تا مدل بر معروف حقیقی و حاکی از او گردد کل تحت لحاظ عنایت بوده و هستند ما من احد الا و قد فاز باکلیل الذکر من لدی الله المهيمن القيوم حال آنچه لازمست باید احبای الهی بآن تمسک نمایند ایام راحت و فرح و عزت را هم البتہ مشاهده کنند لازال میفرماید اگر منادی را بشناسند و لذت بیان رحمن را بیابند عالم را معدوم شمرند و به ما يرتفع به الأمر ناظر و متشبث و متمسک گردند باری این عبد خدمت هر یک عرض سلام و تکبیر و فنا و نیستی میرساند و بکمال عجز و ابتهال از معادن جواهر محبت الهی استدعا مینماید که بمقامات عالیة خود ناظر باشند و آنچه سزاوار است عمل فرمایند العرض و العجز من العبد و القبول من احبائه الله العزيز المحبوب

اینکه ذکر نفسین مقبلین جناب آقا سید محمد و استاد محمد قلی علیهما بهاء الله فرموده بودند و هم چنین ذکر عمل ایشان را فی سبیل الله در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد نسبت بهر یک آفتاب عنایت و قر رأفت و نجم شفقت و کلمه علیا ظاهر و مشرق قوله جل و عز

بسمی المنادی فی العالم

یا محمد قد ذكرت لدی المظلوم مرّة بعد مرّة و ذکرناک فی کل مرّة ما یجد منه المخلصون عرف عنایتی ان افرح و کن من الشاکرین و نذکرک فی هذا الحین کرّة اخرى فضلاً من لدنا ان ربک هو العزيز الکريم ان احمد الله بما ذکر عملک فی الألواح و انزل لک ما یزینک بطراز الخلوص انه هو المقندر القدیر قد فاز ما عملته فی سبیلی برضائی و طراز قبولی ان

رَبِّكَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ طوبى لكَ و لعملك و لمن عمل بما امر به في كتابي المبين بقيامكم على خدمتي و عملكم في حبي نطق
الملائة الأعلى طوبى لمن وفي بميثاق الله في هذا اليوم المبارك البديع البهاء المشرق الظاهر اللائح اللميع عليك و على كل عبد
مستقيم

و هذا ما نزل من جبروت الفضل لجناب استاد محمد قلى عليه بهاء الله قوله جلّ كبريائه

بسمي المهيمن على الظاهر و الباطن

يا محمد قبل قلى يذكرك المظلوم من شطره و يذكرك بعهد و ينزل لك ما عملته متمسكاً بكتابه طوبى لك بما وفيت و
عملت بما امرت به في حبه كم من عبد تمسك بسبل الأوهام معرضاً عن سبيله و كم من عبد نبذ العالم عن ورائه مقبلاً الى
انوار وجهه ان افرح بما ايديك على العمل بما يقربك في كل الأحوال الى نفسه نعيماً لك بما اقبلت الى الله و وجدت
عرف قيضه انا ذكرناك من قبل و من بعد ان ربك يجزي من تمسك بجبل عنايته البهاء المشرق من افق سماء الفضل
عليك و على من اتبع امره انتهى

طوبى لهما و نعيماً لهما چه كه عرف خلوص از ایشان بشهادت الله متضوع و بروح و ريحان عمل نمودند آنچه را بآن امر
شدند انشاء الله اين مقام اعلی را باسم حق جلّ جلاله حفظ فرمائيد از حقّ منيع اين خادم فانی سائل و آمل كه ایشان را
باستقامت كبرى فائز فرمايد انه على كل شيء قدير تكبير و سلام خدمت ایشان منوط باراده و عنایت آن محبوبست

اینكه در باره ورقه مخدّره ح و عليها بهاء الله مرقوم داشتيد عرض شد فرمودند نعم ما عمل من المعروف في حقّها انشاء الله
مؤيّد باشند بر اعمال طيبه و ما يكون حاكماً عن الحكمة المحضة منتسبين انشاء الله بعنايت حقّ فائز باشند و باستقامت كبرى
مزین تا جلال دلایه ایشان را از صراط احديّه منع ننماید

يا على قبل اكبر عليك بهائي و رحمتي و عنايتي ان انظر ثم اذكر في امة رجعت الى مقرّها انها بدلت النور بالنار و باعت
ملك الناس بقطعة من الألماس مع كمال محبت و اقبال و ادّعاى عرفان داهيه بيك گل الماس او را فريب داد از حقّ
معرض و بغير او مقبل اينست شأن دنيا و اهل آن از اول امر معرض بوده و ابداً اطلاع نداشته و ندارد چه كه با ما
نبوده خضوع و خشوع يعنى حضرات ق آن نفوس را بر آن داشت كه اظهار ايمان نمايند انه يعلم ما في الصدور و ما في
القلوب و هو العليم الخبير اگر يك ورقه از اوراق در افعال و اعمال و حرّكات او تفكر نمايد تنطق و تقول اني بريئة منها و
عن كلّ ما عندها و تحفظ وجهها عن وجهها آن جناب ميدانند قلم اعلی در ذكر آن نفوس متوقف بود ولكن نظر بظلم و
تعدّي و شرارة نفس و هوى از قلم اعلی اين كلمات جاری و نازل و اين هم نظر بآنكه او را بشناسند و بر اعمال و افعال
او اطلاع يابند اعاذنا الله و اياكم منها و امثالها انتهى

این فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل كه دوستان آن ارض را بصراط مستقيم امانت و ديانت و صدق و صفا هدايت
فرمايد تا كل در ظلّ حقّ و عنايتش مستريح باشند وقتي اين كلمه عليا از لسان مالک اسماء استماع شد فرمودند يا عبد
حاضر از برای هر شيء مبدئي بوده و هست اينكه عوام گفته و ميگويند بي مایه خمير فطير است حرفيست تمام و اين قول
حكيم عارف است اليوم اصحاب الهی مایه احزاب عالمنند بايد كل از امانت و صدق و استقامت و اعمال و اخلاق ایشان
اقتباس نمايند از حقّ بطلب عرف آگاهی را بيابند و به ما يرتفع به شؤونهم و مقاماتهم تمسك نمايند انتهى

اینکه بعضی از معرضین بیان اعتراض نموده‌اند با ادّعی حقیّت اصحابشان بفجور و فحشا عامل و اصحاب نقطهٔ اولی بتقوی عامل و بطراز امانت و دیانت مزین این کلمه از صراط حقّ و راستی خارج چه که از ورود جمال قدم به عراق که این عبد مطلع است متّصلاً آیات و کلمات در سرّ سرّ نازل و ارسال میشد و جمیع امر به ما اراده الله و نهی عمّا نهی عنه فی الکتاب چندی قبل لسان عظمت باین کلمه علیاً ناطق از عراق و ارض سرّ و ارض سجن متّصل اهل بیان را نصیحت نمودیم و به ما ینبغی لأمر الله امر فرمودیم هنوز بغی و فساد مرتفع نشده اکثری آلوده‌اند و بتقدیس و تنزیه فائز نه انتهی آن محبوب خود مطلعند که چه اعمال شنیعه مابین این فرقه ظاهر فی الحقیقه انسان قادر بر تقریر نه احدی اختیار زن و فرزند و مال و اموال خود را نداشت اکثری باغی و یاغی و طاغی و لکن خود را از اصحاب خلّص الهی میدانستند معدودی مقدّس از شئونات و شبهات دیده شدند و آن هم در اوّل امر و بعد خود آن جناب شاهد و گواهند که چه کردند و چه شد بقسمی که حضرت اعلی روح ما سواه فداه اظهار حیرت فرمودند و در ظاهر چیزی فرمودند چه که ناصر و معین موجود نه در ایّام آخر لوحی مرقوم داشتند و منتهای شکایت از آن نفوس فرموده‌اند و از اکثری عدم رضایت اظهار نموده‌اند و لکن ستر شد چه که اظهار آن مقتضی حکمت نه ناس ضعیفند چنانچه مشاهده شد با وجود اشراقات آفتاب حقیقت در وسط زوال و ظهور سدرهٔ منتهی از یمین بقعهٔ بیضا هر نفسی بهوای خود و همی را بطراز یقین جلوه میداد

باری اگر در این مقامات گفتگو نمائیم اوراق و دفاتر کفایت ننماید و امّا در این ظهور اعظم حتّی اعدا شهادت داده و میدهند بر تقدیس و تنزیه و علوّ و سموّ یکی از علمای یزد گفته بود در اوّل هرج و مرج اعمال این طایفه خارج از وصف و بیان حال مشاهده میشود در محفلها جمع میشوند و تلاوت آیات مینمایند و مناجات میخوانند و بکمال امانت و دیانت ظاهر و مشهود معلوم میشود از امر رئیس جدید است ملاحظه فرمائید چه مقدار از نفوس در این ظهور رایگان شربت شهادت آشامیدند و چه بدست خود خود را فدا نمودند با آنکه حقّ راضی نبود حال هم نفوسی هستند از جمیع عیوبات مقدّس و منزّه و مبراّ انّ ربّنا العليم هو الشّاهد الخبیر

این عبد یک کلمه از امانت و وفای بعهد ذکر مینماید که شاید بعضی متنبّه شوند و بیقین بدانند که الله تحت قبابه عباد اولی امانة عظيمة و اولی اعمال طيبة و اولی اخلاق روحانية در اسکندریه چند نفر از احبای الهی حسب الامر بکسب مشغول و کسب در این ظهور اعظم از عبادت محسوب شده نسأله بأن یوقّ الکّل علی ما اراد و آن کلمه اینکه جناب آقا شیخ علی ابن جناب حاجی عبدالرحیم علیهما بهاء الله به خرطوم تشریف بردند بجهت مؤانست با جناب محبوب قلب و فؤاد حاجی میرزا حیدر علی و جناب حبیب روحانی حاء و سین علیهما بهاء الله چه که اسمین مسجونین نوشته بودند و یک نفر از اصحاب را خواسته بودند لأجل مؤانست و اطلاع بر امورات حادثهٔ ارض مقصود و ما حولها و هم چنین ایران جناب شیخ مذکور مصمّم شدند و لوجه الله حرکت نمودند مدّتی چون اوراق اشجار محبت مجتمع و از هواء لطیف و آب نورانی خفیف تر و تازه بودند ناگاه باد خریف وزیدن گرفت و اسباب تفرقه بمیان آمد اسمین مذکورین علیهما ثناء الله باین شطر توجّه نمودند و به ما هو المقصود فائز گشتند و جناب شیخ در همان ارض بکسب مشغول بعد از سنین متوالیات حسب الامر مبرم جناب حاجی عبدالله علیه بهاء الله بآن سمت توجّه نمودند لأجل مصاحبت با جناب شیخ و هم چنین اعانت نماید ایشان را در اشغال ظاهره و تأیید کند در مراجعت و لکن نظر بتشّت امور بطول انجامید تا آنکه حضرت شیخ علیه بهاء الله صعود فرمودند و بعد از صعود جناب حاجی عبدالله مذکور در تمشیت امور پرداخت قنسل ایران که در آن مدینه بود تفصیل امورات مرحوم و هم چنین امتعه و اموالش را بجناب کارپرداز اوّل دولت علیه ایران که مقیم

قاهره است نوشت ایشان هم رسمی که حسب القانون مجرا شده از اموال و ترکه طلب نمودند جناب اسمین اعلیین محمد و علی علیهما بهاء الله از اسکندریه نوشتند که آنچه حق شماست میرسد بعضی از تجار قاهره که اقبال نموده اند بجناب کاربرد از مذکور گفتند که این وجه بشما میرسد چه که قول حضرات صحیحست و مقدس از شک و ریب بعد اسکندریه منقلب و قاهره مضطرب و دمدمة مدافع مرتفع و طنطنه صفوف و الوف و بنادق ظاهر بشانی که جمیع ناس مضطرب و خائف و اضطراب تجاوز نمود تا باین اراضی رسید لولا فضل الله و رحمته لخسفت الأرض بمن علیها چه که نظر بغفلت و عصیان امت مستحق بودند آنچه را که واقع شد

باری اسکندریه در ساعات معدوده عالیها سافلها مشاهده گشت چنانچه از قبل در بعضی از عرایض این فانی ذکر نموده و هم چنین از قلم اعلی نازل احبای اسکندریه و قاهره عریضه بساحت اقدس ارسال نمودند و تکلیف خود را خواستند و هم چنین بحضرت اسم الله مه علیه من کل بهاء اباه که در آن اوقات در این ارض تشریف داشتند عریضه ارسال نمودند فرمودند احبای الف و سین باقتضا حرکت نمایند و بشطر اقدس توجه کنند و احبای مصر در مقر خود ساکن و مستریح باشند و بعد حضرات بارض مقصود وارد و غافلین و خائنین اسکندریه را آتش زدند و اموال ناس را از هر قبیل چه سوختند و چه بتاراج بردند و اموال دوستان هم جمیع بتاراج رفت و مخزن ایشان منهدم و ویران و طرف خرطوم هم ناروغی مشتعل و شخصی علم عصیان برافراخت نظر باغتشاش مصر آن اطراف جمیع منقلب و مضطرب و جناب حاجی عبدالله در آنجا محصور تا آنکه حکم خروج رسید و متوکلأ علی الله بیرون آمد و از صدهزار بلا حق جلّ جلاله حفظش فرمود و الحمد لله بارض مقصود وارد و مشرف

و اما حضرات اسکندریه مع آنکه کمال افلاس موجود و جناب کاربرد از قاهره هم معزول و خبر ورود کاربرد از جدید در اسلامبل واصل مع ذلک نظر بوعدهئی که شده بود جناب آقا سید علی علیه بهاء الله در صدد آن برآمدند که بوعده وفا نمایند و از فضل و عنایت حق وجهی موجود شد او را اخذ نمود و روانه مصر گشت و مبلغ پنجاه جنیه انگلیزی برد و تسلیم نمود مؤمنین تجار و خود جناب کاربرد از بسیار متحیر و متعجب و اول کاربرد از اخذ آن ابا نمود قسم یاد کرد که من حرفی ندارم این صفات شما مرا کافیتست و در مدح و ثنای شما همین قدر بس که همان نفوسی که شما را دشمن میدانند بمدح شما ناطقند باری این فقره سبب اعلا شد در آن جهات و جناب آقا سید علی علیه بهاء الله نوشته اند شرحی از محبت دوستان مصر بقسمی که طیور حبّ در افتدۀ اولیا بحرکت و طیران میآید محبت لله فی الحقیقه حیات حقیقی بخشد و مرده را زنده نماید این وفای بعهد ایشان از سلطان اعمال عند غنی متعال مذکور و مسطور از حق جلّ جلاله میطلبم احبای آن ارض و اراضی اخری را مؤید فرماید بر امانت و راستی

ارض سجن بمقامی مرتفع که جمیع اطراف باو ناظر بودند و هر یک از اصحاب اگر چیزی طلب مینمودند لأجل بیع و شری از مدن قریبه و بعیده بآنه هو حاضر جواب میشنیدند و بعد بخیانیت بعضی از نفوس و ظلمت ما فی قلوبهم از مقام اول بمقام ثانی راجع بل ثالث و مع ذلک نظر بآنکه مقرّ کرسی واقع علو و سمو مقامات احباب علی قدر معلوم مابین عباد باقی و برقرار کار یک عیب دیگر پیدا کرده هر نفسی که بسیار خبیث واقع میشود در آخر مقام دعوی حقیّت هم مینماید قدرت انشاء الله عباد خود را حفظ فرماید و به ما یحبّ و یرضی فائز نماید در جمیع احوال جمیع جوارح و اعضا باید بکلمه لا حول و لا قوه الا بالله ناطق باشد

در این اثنا لدى العرش حاضر و مقصود غیب و شهود باین کلمه ناطق بنویس بجانب علی قبل اکبر علیه بهائی و رحمتی و عنایتی یا علی مر احبائی بما یرتفع به مقاماتهم بأمری قل یا اولیاء الرحمن فی البلدان سخرّوا مدائن القلوب بجنود الأعمال و الأخلاق هذا ما حکم به مولی العالم حین استوائه علی العرش الأعظم طوبی لعبد انجذب بندائی و عمل بما امر به فی کتابی المبین انتهى از این قبیل بیانات محکمات لا تحصى از لسان مالک وری استماع شد طوبی للعاملین

اینکه در باره محبوب فؤاد جناب حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله مرقوم داشتید و ذکر خدمات ایشان را فی سبیل الله فرمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمه مکرر از لسان عظمت جاری فرمودند علیه بهاء الله علیه بهاء الله خبر مازندران را آن محبوب بتفصیل مرقوم داشته‌اند و این ایام از هر شطری عرایض رسیده و حاوی ذکر خدمت ایشان در ق و ولکن بعد از عرض بر حسب ظاهر چند یوم در این فقره امری از مطلع ظاهر نه و بعد یومی از ایام این کلمه علیا از مشرق بیان مالک اسماء ظاهر قوله جلّت عظمته و جلّ کبریائه یا عبد حاضر اگر بگوئیم بحکمت واقع شده مشاهده میشود قباع خنازیر و وضوهای جهلا مرتفع و اگر تمام هم بجهت وضو ناظر باشیم ستر این خدمت باهر را دوست نداشته و نداریم لذا از مصدر امر الهی این حکم جاری میگوئیم بنطق و بیان ملجأ بوده و حقّ جلّ جلاله نظر بفضل و عنایت او را محل و مصدر اعلاّی کلمه فرموده و این اعلا اگرچه سبب وضو شد و لکن نظر بالجاء بآسی نبوده و نیست بلکه لدى العرش مقبول انا زینا عمله بطراز القبول و ذکرناه فی الواح شتی ان ربک هو العطوف الغفور الرحیم الکرم انتهى

عرض این فانی آنکه صورت این عریضه اگر نوشته شود و بتصحیح فائز و باطراف ارسال گردد خالی از نفع نبوده و نیست چه که مزین است بآیات و کلمات حقّ جلّ جلاله که فی الحقیقه سبب اشتعال عالم و امم است شاید حلاوت آن را بیابد و به ما یحبه الله قیام نمایند و شاید عرف اعمال و اخلاق طیبه در اطراف متضوع شود و ناس غافل را آگاهی بخشد الأمر بیده و ما انا الا عبد منیب و آنچه از الواح مخصوص احبای ارض میم خواسته‌اند همان ایام نازل و نظر بانقلابات و حکمت در ارسال آن تأخیر رفت این ایام امر بارسال فرمودند و انشاء الله ارسال میشود آنچه آن محبوب فؤاد در باره ایشان مرقوم فرمودند فی الحقیقه سبب مسرت قلب شد و عالم عالم محبت ظاهر انشاء الله آن محبوب و ایشان در جمیع احیان به ما اراده الله ناطق و بر خدمت امر قائم باشند

و دستخط ثانی آن حضرت که تاریخ آن غره شهر رمضان المبارک بود گوش تازه بخشید و بغمه جدیده در محبت مالک احدیه مترنم و بعد از استماع و ادراک قصد مقام مقدّس از ذکر و بیان نموده و تفصیل بعد از اذن عرض شد اذا جرى فرات الرحمة والألطف و ماج بحر الفضل علی شأن لا يذكر بالبيان قال وقوله الحقّ

بسمی المظلوم الفريد

یا ایها الناظر الی شطر السّجن و النّاطق بثناء المقصود و الشّارب من ریحی المختوم علیک بهاء الله المهیمن القیوم قد حضر العبد الحاضر بما ارسلته الیه و عرض تلقاء المظلوم ما غنت حماسة فؤادک فی ثناء الله و ذکره طوبی للسانک و لبیانک و لمن یسمع قولک فی امر الله العزیز الودود قد انزلنا علی المقربین ما لو یلقى علی التّراب لتطلع منه شمس العلم و البیان کذلک نطقت یراعة الرحمن و الناس اکثرهم لا یفقهون انت الذی حضرت و رأیت البحر و امواجه و الشّمس و انوارها و سمعت ما تکلم به مکلم الطور اذ کان مستویاً علی عرش الظهور ان ربک یدکر من اقبل الیه و نطق بثنائه و قام علی

خدمة امره العزيز الممنوع لا تحزن عما يعملون المقبولون لعمرى لو انصفوا و عرفوا لعملوا بما امروا به فى الواح شتى من لدى الله مالک الورى كذلك نطق ام الكتاب من قبل و اللوح المحفوظ فى هذا المقام المحمود كبر من قبلى احبائى و ذكركم بما ينفعهم و يحفظهم و يرفعهم الى ملكوتى الذى جعله الله مطاف من فى الغيب و الشهود قل يا اوليائى انا نوصيكم بأعمال يجد منها الملاء الأعلى عرف التقديس لعمرى بها يرتفع امرى و مقاماتكم فى ظل قباب عنايتى و خباء مجدى و فسطاط رحمتى التى سبقت الوجود قل انا نكون معكم فى كل الأحوال نسمع و نرى و انا السامع البصير انا نرى و نستر نسمع و نصمت لو تفصل لك ما ظهر و سيظهر تأخذك الأحزان فاسأل الله بأن يبدله بسطان من عنده ان ربك لهو القوى القدير البهاء و النور عليك و على اوليائى و على الذين وفوا بميثاق الله و عهده فى هذا اليوم العزيز البديع انتهى

اين فانی خدمت آن محبوب عرض مینماید که اگرچه جواب دستخطها تأخیر میشود ولكن بعد جميع مطالب واحداً بعد واحد از سماء مشیت الهی نازل و ارسال میگردد از حسن حظ آنکه سبب تأخیر خدمت آن حضرت مشهود و واضح و مبرهنست در هر حال امید عفو است و دیگر از آن حضرت این خادم فانی مطمئن است چه که مطلع و آگاهند اینکه بشارت وصول الواح الهی را مرقوم داشتید و هم چنین اجتماع دوستان و القاء آن بر ایشان و ذکر مراتب شوق و ذوق و جذب و انجذاب حربه تعالی فی الحقیقه مسرت بی اندازه عنایت فرمود انشاء الله در جميع احوال از حلاوت بیان رحمن قسمت برند و بما ینبغی قیام نمایند چه قدر محبوبست از آن نفوس منجذبه مشتعله ظهور اعمال و اخلاق طیبه مرضیه آفاق عالم انسان باین انوار روشن و منیر عمل مقبل مستقیم بمثابه شجر است اصلش در ارض استقامت و فرعش الى ما شاء الله و اثمارش بدوام ملک و ملکوت فی الحقیقه جز مرات علم الهی احصای این مراتب نموده و نخواهد نمود هنیئاً لحضرتکم و لهم از حق میطیلم جميع اهل عالم را از این نعمت طیبه و مائده سماویه قسمت عطا فرماید و محروم ننماید انّه على كل شيء قدير

و اینکه اظهار تشکر و بهجت و سرور از مائده ثانیه و شمس جدیده مشرقه و نعمت مکرره فرمودند ارکان را بهجت بسیار لطیفی بل الطف عما یحصى عطا نمود در ذکر اشراق الواح الهی از افق عنایت مره اخرى این کلمه را مرقوم داشتید قولکم دیگر این لاشیء این کره چنان جرعه نوش شده و از این عطیه کبری محظوظ گشته که خود را مالک بر من على الأرض یافته بعد از عرض این کلمه در ساحت امنع اقدس لسان الهی باین کلمه مبارکه ناطق قوله جلّ و عزّ این بیان جناب علی قبل اکبر بمثابه شاخه محبت است که بعشق الهی پیوند شده انتهى صد هزار روح و بحور آن فدای این کلمه مبارکه که بمثابه آفتاب از افق عنایت طالع شده سبّح بحمد ربّک و کن من الشاکرین

و اینکه در ذکر دوستان الهی مرقوم داشتید که ایشان هم از کوثر بیان رحمن منجذب شدند بشأنی که مجذوب وار بثنای الهی ناطق گشتند و هم چنین بنفی شعور و ادراک و انسانیت از نفوس معرضه از اهل بیان بعد از عرض این فقره این کلمه تامه مطاعه از مطلع بیان احديه اشراق فرمود فرمودند یا عبد حاضر انشاء الله دوستان الهی همیشه جمع باشند و بذکر و ثنای حق مشغول هر نفسی از بحر اعظم آشامید عالم را در ظلّ خود مشاهده نماید این طیور را پرواز حق آموخته و فوق طیور ادراک و عقول طیران نمایند طوبی لهم طوبی لهم انتهى وجودی که حلاوت بیان را بیابد و شمس شفقت و الطاف را از آفاق سماء کلمات کتاب الهی مشاهده نماید و اینکه در باره حرکت و مشورت مرقوم داشتند فی الحقیقه کون آن محبوب در آن ایام در آن ارض لازم بود امید هست از عنایت حق جلّ جلاله که آن ارض مبارکه را از شئونات مردوده معرضین از اهل بیان مقدس فرماید سبحان الله چه مقدار مردم غافلند هر ذی شعور و درایتی

متحیر است از آن نفوس مجعوله جهل را بر کرسی قلوب مقرر داده‌اند و علم و انصاف را خارج باب داشته‌اند افّ لهم و لمن ضلّ واضلّهم ولداهیة تمشی ولا تعرف الی من ولها هاویة تستعید الهاویة منها

و اینکه در باره جناب آقا میرزا لطف‌الله علیه بهاء الله مرقوم داشتید در پیشگاه حضور مالک قدم عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان قوله جلّ اجلاله

بسمی الناصح المشفق الخبیر

یا ایها المقبل الی الوجه ایّام ایّام الله است بیک آن آن قرون و اعصار معادله نمینماید ذره این یوم بمثابه خورشید مشاهده میگردد و قطره‌اش مانند دریا اگر نفسی یک نفس فی حبّ الله و لخدمته برآرد او از سید اعمال از قلم اعلی مسطور اگر فضائل این یوم ذکر شود کل منصعق مشاهده شوند الا من شاء ربّک لذا محبوب آنکه در این یوم در صدد آن باشی که بانوار شمس رضای حقّ فائز شوی یک کلمه از صدهزار اولاد بهتر و برتر و پابنده تر است انشاء الله باین مقام بلند اعلی فائز گردی تا ذکرت بدوام ملک و ملکوت پابنده ماند در هیچ حال مأیوس مباش بذیل حقّ متشبّث باش و باو متوکّل قل یا الهی انا الذی اقبلت الیک بروحی و ذاتی و نفسی و ما عندی و وضعت املی و رجائی و مشیّتی و ارادتی امام کرسی عظمتک ایدنی علی ما اردته بجودک و فضلک انت تعلم بأنّی لا علم لی بما ینفعنی و یضرّنی قدر لی ما هو خیر لی انک انت الشاهد العالم المشفق العلیم الحکیم انتهى

و اینکه در باره جناب حاجی آقا علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس این لوح مبارک از سماء مشیّت نازل انشاء الله از بحر بیان رحمن بیاشامند و بانوار معرفتش منور گردند قوله جلّ کبریائه

هو الأقدس الأعظم الأبهی

انّ النور ینادی و النّار تنادی طوبی لأذن سمعت و فازت بما اراده الله فی یومه العزیز البدیع انه اتی لحیوة العالم و الأمم ارادوا قتله فویل لهم انّ ربّک هو الشاهد الخبیر قل تالله انّ الطّور یطوف حولی و الأنوار سجّدت لهذا النور اللّیع من النّاس من نطق بالهوی و منهم من قام علی الافتراء و منهم من تمسّک بالذّین نقضوا میثاق الله و عهده کذلک قضی الأمر و انا من الشّاهدین یا ملاء الأرض دعوا ما عندکم رجاء ما عند الله کذلک یامرکم من ینطق بالحقّ انه لا اله الا هو المقتدر القدر طوبی لک بما ذکرت لدی المظلوم و نزل لک من عنده ما یغنیک فی کلّ عالم من عوالم ربّک ان انت من الرّاخیّین تمسّک بکتاب الله و ما نزل من عنده انّ ربّک هو المؤید الغفور الرّحیم قد شهدت الکتب لکّابی و هو هذا الهیکل الذی استوی علی العرش رغماً لکلّ عالم بعید کذلک نطق قلبی الأعلی فضلاً من عندی ان افرح بهذا الفضل العظیم البهاء المشرق من افق ملکوتی علی الذّین نبذوا سوائی و تمسّکوا بعنایتی و تشبّثوا بذیلی المنیر انتهى انوار فضل احاطه فرمود و فجر عنایت دمید صدهزار طوبی از برای نفوسی که الیوم بمقصود فائز شدند و شئونات و ظهورات ایّام معدوده ایشان را از مقام باقی منع نمود تکبیر و سلام این عبد خدمت جناب میرزا و ایشان و هریک از دوستان الهی اگر ممکن شود در هر صباح و مسابکه در هر ساعت بل در هر آن معلق بعنایت آن محبوبست

و اینکه ذکر جناب رضا قلی خان علیه بهاء الله فرموده بودند امام وجه من لا یعزب عن علمه من شیء عرض شد هذا ما نطق به لسان الشّفقة و الکرم و الفضل قوله جلّ شأنه و عظم کرمه یا علی قبل اکبر علیک رحمتی الّتی سبقت البشر حقّ

جلّ جلاله جميع عالم را از برای معرفت خود خلق فرموده و از برای کل راحت خواسته و اسبابی هم بمقتضیات حکمتش ظاهر فرموده لعمری اگر اهل ارض بانوار نیر سماء علم منور شوند یعنی بآنچه از افق اعلی و ذروه علیا نازل تمسک نمایند و عمل کنند کل خود را در کمال سرور و امنیت و راحت مشاهده نمایند آنچه در باره ایشان عمل نمودید لدی العرش محبوب از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو محزون مباش از آنچه بر تو وارد شد بر حق اعظم از آن وارد قسم بانوار وجه الهی این عالم باین عظمت که مشاهده میشود لایق یک نفر از دوستان الهی نبوده و نیست ان استقم علی الأمر انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید انشاءالله در کلّ احیان باو ناظر باشند و بذیلش متشبّث انه یقدر له ما اراد و هو المشفق الکریم البهاء علیه و الصبر له و الاصطبار لک و الأمر لی و انا الامر الحکیم انتهى

اینکه در باره جناب آقا سید محمد طیب علیه بهاء الله مرقوم داشتید و هم چنین مراتب ذهن و ذکا و اقبال و کمال و استعداد ایشان این مراتب بتمامه در حین زوال یوم یکشنبه شهر صفر مقرر عرش تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله جلّ کبريائه انشاءالله بعنایت حقّ فائز باشند و بانوار معرفتش منیر و از رحيقش مشروب و از مائدهاش مرزوق حبّدا هذا اليوم المبارک العزیز عرفش عالم را احاطه نموده و نسیمش بر کل مرور کرده طوبی لمن انتبه من هذا النسیم و عرف و قام و قال مقبلاً الى الأفق الأعلى

قد كنت نائماً يا الهی هزّتی نسّمات عنایتک و اقامتني امام افق فضلک اسألك بأن تؤیّدنی علی خدمتک و الاستقامة علی امرک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الوجود من الغیب و الشّهود

یا علی لحاظ عنایت باو متوجّه بشّره بما نطق به المظلوم فی سجنه العظیم ترقّی از برای وجود بوده و هست در جمیع عوالم هذا حقّ لا ریب فیہ البهاء علیک و علیه و علی من تمسک بالمعروف و ما یرتفع به امر الله ربّ العالمین انتهى اینکه جواب سؤال ایشان مختصر از ملکوت اعلی نازل آن محبوب میدانند که در این مراتب و مقامات نازل شده آنچه که من علی الأرض را کفایت نماید و این ایّام قلم اعلی یحبّ ان ینطق فی کلّ شأن انه لا اله الا هو المهیمن القيوم از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی سائل و آمل که ایشان را در جمیع احوال مؤیّد فرماید بر آنچه که سبب اعلای کلمه الله است

و اینکه در باره جنابان آقا خداداد و آقا شاه و پردی علیهما بهاء الله مرقوم داشتید فی الحقیقه ایشان بعنایت حقّ فائزند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی لسان کبریا باین کلمات عالیات ناطق قوله جلّ کبريائه

هو الشّاهد السّميع

یا خداداد قلم اعلی شهادت میدهد بر اینکه هر هنگام ذکرک عرض شد بکلمه الهی و ذکرش فائز شدی از حقّ سائل شو ترا تأیید فرماید بر عرفان این مقام کریم کبیر از اوّل اقبال بافق اعلی در هر یوم که ذکرک شده لوحی مخصوص نازل و من غیر آن لحاظ عنایت بتو متوجّه بوده ان اشکر الله ربّک و ربّ من فی الأرض و السّماء الذی اخذ یدک و انقذک من ظلمات الأرض و ادخلک فی ظلّ سدره عنایتیه و رفع ذکرک بین عبادہ المقربین فضل و رحمتش لازال سبقت داشته و دارد انه نجاک و هداک الی سوء الصراط و سقاک نحر الطهور بید عطائه و جعلک من اهل المقام کن قائماً علی خدمتی و ناطقاً بثنائی و متمسکاً بفضلی الذی احاط الآفاق انتهى

و هم چنین این آیات مشرقات از سماء مشیت حق جلّ جلاله در باره جناب حاجی شاه‌ویردی علیه بهاء الله نازل قوله
جلّت عظمته

بسمی المشفق الکریم

یا شاه‌ویردی فائز شدی بآنچه که اهل عالم از آن غافل و محجوبند الا من شاء الله سلکت و اقبلت و توجّهت الی ان
بلغت الی مطلع الهدایة و سمعت ما تکلم به لسان الله المقتدر العليم الحکیم کم من ولیّ مات فی حسرة لقائی و کم من حبیب
قصد مقامی و کم من امیر ناح فی فراقی و کم من انیس انفق روحه لوصالی و آنک قصدت و عزمت متوکلاً علی الله الی
ان حضرت فی ساحة طافه الروح الامین و سمعت من المظلوم ما سمعت اذن المقرّین ان اشکر الله بما ایدک و قربک الی
بحر الحیوان و انزل لک ما لا یعادله شیء من الاشیاء و اسمعک ما سمع الکلیم در عنایت حق تفکر نمائید تا شما را از جمیع
احزان محدوده دوروزه فارغ و آزاد نماید لایق این فضل توجه است و لایق توجه فراغت از احزان البهّاء علیک و علی من
معک انتهی

این خادم فانی لازال از برای جنابان که از قلم اعلی ببناء خلیل و وراثت کلیم نامیده شده‌اند خیر و برکت و عنایت و
استقامت و فضل و ذکر جاودانی طلب نموده و مینماید و البتّه وقتی مقرون باجابت گردد چه که بشهادت قلم اعلی و
شهادت آن محبوب اکثر اوقات را در خدمت امر مصروف داشته و دارند چنین نفوس را همه عالم ذاکر شده و خواهند
شد این اشیاء متفرقه و الوان مختلفه عنقریب معدوم و ما عند الله لیبقی طوبی لهم فی الحقیقه مؤیدند از جمله تأیید آنکه آن
محبوب از ایشان اظهار رضایت نموده‌اند انشاء الله لازال موفق باشند و اینکه جناب آقا خداداد علیه بهاء الله فرموده‌اند
قریب یک سنه میشود آنچه ارسال نموده‌اند جواب از این عبد زرفته الامر کما قال ولکن این عبد نظر باطمینان از ایشان و
هم چنین نظر بآنکه در اکثر از الواح ذکرشان از قلم اعلی جاری این عبد در جواب مراسلات بعضی که تازه بشریعه اقبال
نموده‌اند مشغول و خود ایشان نظر بخدمت و استقامتی که در امر دارند البتّه راضیند بآنچه واقع شده حق تعالی شأنه
شاهد و گواهست که لازال ذکرشان و قیامشان و خدمتشان نصب عین بوده و هست و امید است از فضل الهی جواب
هم ارسال شود

و اینکه در باره جناب آقا محمد و آقا علی اصغر علیهما بهاء الله مرقوم داشتند الحمد لله ایشان بذکر الهی از قبل و بعد فائز
شده‌اند قد نزل ذکرهما من سماء عنایة ربنا و ربکم و محبونا و محبوبکم و رقما من القلم الاعلی هذا من فضل مقصودنا و
مقصودکم این کلمات عالیات در این مقام از لسان مالک وری جاری و نازل قوله جلّ و عزّ یا محمد طوبی لک بما وفیت
بعهدک و طوبی لمن عمل فیه ما کان مقبولاً لدی العرش قد زین عملک بطراز القبول فی هذا المقام العزیز المحمود ان اشکر
الله بهذا الفضل و قل لک الحمد یا مالک الغیب و الشهود و نذکر علی قبل اصغر و نکبر علیه و نبشّره برحمتی الّتی سبقته
طوبی له بما فاز بذکری من قبل و من بعد و شرب ریحی الختم انتهی عمل آن حضرت بسیار مقبول افتاد و عمل جناب
آقا محمد هم بطراز قبول فائز قد شهد بذلك آیات الله ربنا و رب العالمین

اینکه در باره جناب آقا میرزا محمد علی و اهل ایشان علیهما بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس امواج
بحر بیان الهی بصورت این کلمات باهرات ظاهر و لائح قال جلّت عظمته

یا محمد قبل علی قد سمعنا ذکرک فی کتاب من احبّنی و احبه الله و انزلنا لک آیات لا تعادلها ما فی خزائن الملوک طوبی لمن فاز الیوم بعرفان الله الذی اذا ظهر نطقت الأشياء قد اتی الوعد و هذا هو الموعود انا اظهرنا الأمر و انزلنا الآیات و دعونا کلّ الی الله المهیمن القیوم من الناس من نبذ الهدی و اخذ الهوی بما اتبع کلّ غافل محجوب قد ورد علی المظلوم فی سبیل الله ما ناح به الملاء الأعلی و سکان مدائن الأسماء ولكنّ القوم اکثرهم لا یفقهون فی کلّ الأحوال فینا علی الأمر علی شأن ما منعنا مدافع العالم و لا صفوف الجنود و اولّ من اعترض علینا علماء الأرض قد نقضوا میثاق الله و عهده و قاموا علینا کما قاموا من قبل علی محمد رسول الله و من قبله علی الروح ینادیهم المیزان و هم لا یسمعون و ینذرهم الصراط و هم لا یشعرون قد تمسکوا بالظنون و الأوهام معرضین عن انوار الیقین کذلک یقصر لک قلبی الأعلی فی هذا السّجن الممنوع ان احفظ آیاتی ثمّ اقرأها بربوات اهل البهّاء هذا ما یأمرک من عنده کتاب محفوظ البهّاء علیک و علی ضلعک الّتی فازت برحیق محبة ربّها العزیز الودود انتهى

یا محبوب فؤادی حسب الأمر این آیات عظيمة منیعه را بر ایشان القا نمائید و از قبل حقّ تکبیر برسانید شاید از نفحات بیان سلطان امکان بفرح حقیقی فائز شوند و از فرع اکبر محفوظ مانند این عبد هم خدمت ایشان تکبیر و سلام عرض مینماید

ذکر جناب آقا سیّد علی علیه بهّاء الله از اهل خاء فرموده بودند و هم چنین ذکر اشتعالشان را بنار محبت الهی بعد از حضور و اذن و عرض آفتاب عنایت بصورت این کلمات عالیات تجلّی فرمود قوله جلّ اجلاله

بسمی الناطق من افق الملکوت

کتاب انزله المظلوم لمن اقبل الی الله فی یوم بشر به رسل الله من قبل و کلّ کتاب منزل یا علی فاذا کر ما اقامک علی هذا الأمر و ما یقظک فی هذا الیوم و من اسمعک نداء المظلوم الذی رأى فی سبیل الله ما ناح به المقربون و من اخبرک بهذا المسجون و من حدّثک هذا الأمر الذی به ارتفع حقیف سدره المنتهی و انار الأفق الأعلی و نطقت الأشياء فی ملکوت الانشاء قد اتی من کان مستوراً فی علم الله و مسطوراً من قلم الأمر فی کتابه المختوم طوبی لک بما سمعت و عرفت و اقبلت الی من اتی من سماء الأمر بسلطان مشهود دع الناس بأهوائهم و تشبّث بذیل عنایة ربّک مالک الوجود انا نوصیک و الذین آمنوا بما یفرح به قلب المظلوم و یرتفع امر الله العزیز الودود انه لو یجد عرف اخلاقه و ما امر به عبادہ فی کتابه لیفرح کذلک نطق لسان البیان فی ملکوت العرفان فضلاً من عنده و هو الحقّ علام الغیوب البهّاء علیک و علی من اشتعل بنار محبة الله فی ایامه و علی کلّ قائم نبذ القعود فی هذا الیوم الموعود ثمّ الذکر و البهّاء علی من انتبه من نسّمات الوحی الّتی تمرّ من شطر سجنی العزیز المحبوب انتهى

در این حین مبارک بشأنی آیات نازل و بینات باهر که فی الحقیقه صدهزار مثل این عبد از ذکر و وصف و تحریر و تقریرش عاجز و قاصر العظمة لله ربّنا و ربکم و مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی الملک و الجبروت نمیدانم این خلق را چه سکری اخذ نموده اّمّت قبل استدلال مینمودند که چند فقره در کتاب نازل که حقّ جلّ جلاله از امور بعد خبر داده و این امور واقع گشته و نظر بوقوع آن او را از حجت و برهان میشمردند و حال آن جناب و جمیع دوستان شاهد و

گواهند که اموراتی که هیچ عاقلی تصور آن نمینمود از قلم اعلی بکمال تصریح نازل و جمیع واحداً بعد واحد از قوه بفعل آمد و از باطن بظاهر جلوه نمود بلکه آنچه از بعد ظاهر شده و یا بشود واحداً بعد واحد ذکرش در کتاب نازل و در ظاهر ظاهر مشاهده شد این فقره هم محدود نبوده چه که از یک و دو و سه و فوق آن و فوق فوق آن ظاهر و باهر مع ذلک کلّ غافل نائم میّت الا من حفظته ید الفضل آیا احدی میتواند بگوید در هیچ ظهوری آیاتش اکمل و یا بیناتش اظهر و یا سدره حجت اثر از این سدره مبارکه باسقه بوده لا وربی مگر بالمره از انصاف عاری باشد این خادم آنچه عرض نموده و یا مینماید در پرده بوده و هست چه که اذن بر عرایض بعضی از امور نداشته و ندارد ختم الله علی فیه الأمر بیده یفعل و یحکم کیف یشاء و هو المقتدر المختار

ذکر مخدوم معظم حضرت زین بر الّذی هاجر الی الله و فاز فی ارض السّرّ فرمودید انشاء الله در جمیع احوال بعنایات مخصوصه حقّ و فیوضاتش فائز باشند لازال امام عین بوده و هستند هیچ وقت فراموش نشده و نخواهند شد انشاء الله در جمیع قرون و اعصار باسم حقّ و خدمت حقّ مذکور باشند بعضی احوال مخصوص ذکرشان از لسان مالک قدم جاری یا محبوب فوادی از جمیع مراتب گذشته شجر وفا شجر مبارکیست اثمارش محبوب و آثار و اسرارش باقی و دائم اگر خوب ملاحظه شود اوست قائد جنود حبّ و اوست پیشرو اهل ودّ و راستی از صمیم قلب خدمت ایشان تکبیر و سلام عرض مینمایم عریضه ایشان خدمت حضرت غصن الله الأعظم روحی و ذاتی و کینونتی لتراب قدومه الفداء رسید و انشاء الله جواب عنایت میفرمایند اینکه در بعضی امور توقف رفته نظر بحکمت است ایام ایامیست که اگر امتیاز ظاهر شود بسا میشود سبب ضرر گردد یعنی از برای نفس ممتازه اعدا نظر بآنکه حال بیقین مبین دانسته اند که حقّ جلّ جلاله فتنه و فساد و اذیت و قتل را منع فرموده اند لذا در بعضی امور فی الجمله متوقفند و لکن در سرّ سرّ مترصد اگر فی الحقیقه نفسی را منشأ اثر کلی در آن جهات بدانند بتشبّهات مختلفه تقصیری بر حسب ظاهر اثبات مینمایند مانند تقصیری که آن طیر ظالم از برای کبک بیچاره ثابت نمود و او را درید مقصود این فانی آنکه باین جهات بعضی اوامر الهیه متوقف

اینکه در باره امة الله هدهد علیها بهاء الله مرقوم داشتید وقتی از اوقات مخصوص این فانی مجدد ذکر ایشان را نموده و بطراز عنایت حقّ جلّ جلاله فائز شدند و لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق قوله تعالی یا ایها الناظر الی وجهی و القائم علی خدمة امری بشرها من قبلی و کبر علیها امرأ من لدن ربک المشفق الکریم انا ذکرناها من قبل و بنت اسمی الأصدق الّذی اقبل و توجه الی شطر الله امرأ من عنده الی ان دخل السّجن و قام لدی الباب و سمع نداء الله المقتدر العزیز الوهاب انا نکبر علیها و علی امّها و علی امائی اللّائی اقبلن الی الله مالک الرّقاب و نوصیهنّ بالعمل الخالص و ما ینبغی لایام الله ربّ الأرباب کذلک ماج بحر البیان اذ یمشی الرّحمن فی اعلی المقام انتهى الحمد لله فازت بما ارادت قد ذكرت و نزلت لها و لبنتها ما تضوّع به عرف عنایة ربنا الکریم

آخر دستخط آن محبوب جان بمناجات مع الله منتهی در حین عرض آن چون باین کلمه آن جناب رسید که عرض نموده اند الهی و محبوبی معزز بدار نفسی را که امر ترا معزز بدارد و علّت اعزاز و اعلای امر تو گردد در این مقام شمس این بیان از افق اراده مالک امکان اشراق نمود قوله جلّ جلاله یا ایها الشّارب رحیق بیانی انا اعز زناک و نصرناک و رفعناک و ذکرناک لتذکر امر ربک العزیز الکریم این عزّت تغیر نیابد و جنود عالم بر ستر آن قادر نه چه که حقّ عنایت فرموده و از جانب حقّ است و زود است که آثارش در ارض ظاهر شود تمسک بذکری و قم علی خدمة امری بالروح و الریحان و الحکمة و البیان کذلک یامرک الرّحمن من هذا المقام العزیز المنیع آن جناب و بعضی از دوستان که صادق و

محرمد و بطراز محبت في الحقيقة مزین مشورت نمائید و بآنچه سبب اتحاد و اتفاق است قیام کنید لعمری سوف یرفع الله من یحبّه و یشهر مقامه بین خلقه أنّه ولیّ من والاه و ناصر من نصره فی یومه العزیز البدیع انتهى

در این مقام بحر بیان بشأنی مواج که حفظ و خیال و قوه از این عبد رفت انا لله و انا الیه راجعون و الامر بید الله دیگر نمیدانم کاد ان یطیر الجسد و کیف الروح بعد از عرض مناجات و تنزیل آیات و اظهار عنایات و ظهورات رحمت و برویات فضل ذکر نفوس مقبله مستقیمه علیهم بهاء الله و عنایتی که در دستخط آن محبوب بود در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد هذا ما اشرقت به شمس الحقیقه من افق سماء البیان قوله جلّت عظمتی و عظم احسانه و کبر کبریائه

بسمی المذكور فی الصحف و الزّیر و الألواح

کتاب نزل من لدی الله مالک القدم علی الأحزاب و الأمم طوبی لسمیع سمع و لبصیر رأی و ویل لكل منکر مراتب ان یا قلبی الأعلی ان اذکر الذین تشبّثوا بأذیال رداء عنایة ربّک مالک الأسماء بذکر تنجذب به القلوب و الأرواح ان اذکر عبدی العظیم الذی اعترف بهذا النبی الأعظم و شرب ریحق العرفان من ایدای عطاء ربّک الرحمن الذی ینطق فی کلّ شأن أنّه لا اله الا انا العزیز الوهاب انا ذکرتاک من قبل من شطر البقعة البیضاء من سدره المنتهی بذکر تضوّع منه عرف البقاء بین الأحزاب ان اشکر الله بهذا الذکر الأعظم فی سجنی الأعظم و قل لک الحمد یا مطلع الوحی و منزل الآیات لعمری لا تعادل بحرف من آیاتی کنوز الأرض کلّها یشهد بذلك من عنده امّ الکتاب قل یا ملأ الأحزاب تالله انّ الکتاب ینطق فی قطب العالم و یدع الأمم الی مالک القدم و لکنّ القوم فی نوم عجاب قل اتی من خضعت له کتب الأرض کلّها ان اعتبروا یا اولی الأبصار اتقوا الرحمن یا ملأ الامکان ان انصفوا فی هذا الأمر الذی اذا ظهر نفخ فی الصور و مرّت الجبال قل فأتوا یا ملأ الأرض بما عندکم و زن ما عندنا و عندکم بهذا المیزان الذی وضع بالعدل امراً من لدی الله ربّ الأرباب هذا یوم فیهِ ینادی المیزان بأعلی النداء بأنّی انا الممیز العلیم من لدن مالک الأدیان

و نذکر من سمی بحیدر من هذا المنظر اکبر لیشره برحمتی و عنایتی و یقرّبه الی مقام جعله الله مطاف الفردوس الأعلی و اهل ملکوت الأسماء فی العشیّ و الاشراق لعمری لو تطّلع بما عند ربّک لیأخذک الفرح و الابتهاج علی شأن تعجز عن ذکره الأقلام کن قائماً علی خدمة امری و ناطقاً بثنائی و ناظراً الی افقیّ و متشبّثاً بأذیال رداء عنایتی کذلک امرناک من قبل و فی هذا اللوح الذی لاحت من افقه شمس الحکمة و البیان یا حیدر و صّ عبادی بأخلاقی و ما نزل فی کتابی انّ ربّک هو الأمر العزیز العلام ایّاک ان تمنعک شؤونات الخلق عن الحقّ ضع ما سوائی ثمّ ولّ وجهک الی شطری و قل اشهد انّک کنت مسطوراً من القلم الأعلی و مکنوناً فی علم الله مالک الرقاب ان احمد الله بما ذکرت لدی المظلوم و انزل لک ما انارت به الآفاق

یا علی قبل اکبر علیک بهائی و رحمتی ان افرح بما توجه الیک البحر الأعظم من هذا المقام الأنور الأقدم و اراد ان یدکر عمّک و ابنه لیفرحاً بذکر الله فی یوم فیهِ اسودّت الوجوه و زلّت الأقدام طوبی لمقبل سمع و اقبل ویل لمعرض اعرض عن الذی ذکره فی اللیالی و الایام انا نبشّرهما و نکبّر من هذا المقام علیهما لیقوموا علی خدمة امری الذی خضعت له الأعناق و نذکر احبّاء الله و اولیائه فی ارض السین و النون و نبشّرهم بالشمس و اشراقها و البحر و امواجه و السماء و ارتفاعها و الأنجم و انوارها و ما رقم لهم من قلبی الأعلی فی الصحیفة الحمراء کذلک یجزی الله عبادیه فضلاً من عنده و هو العزیز الفضّال

يا يحيى ان استمع النداء من شطر عكّاء عن يمين البقعة النوراء من السدرة انه لا اله الا انا الغنى المتعال هل تعرف من ينطقك و هل تعلم من اقبل اليك قل اى ونفسك ان مكلم الطور ينطق لى و مالک الظهور قد اقبل الى وجهى فضلاً من عنده و هو الغنى بالحق و انا الفقير المحتاج يا يحيى وصّ عبادى بالأمانة و الصدق و بما يرتفع به ذكر الله فى المدن و الديار ان افتحوا القلوب بجنود الأخلاق كذلك امرنا العباد من قبل و فى هذا الكتاب و كذلك زيناً ديباج كتاب الوجود بذكر المقصود لتشكر ربك مالک الأنام

و نذكر من سمى بمولى فى هذا المقام الأعلى بندائى الأهل و انا المقتدر على ما اراد قم على الذكر و الثناء و سبح بحمد ربك مالک المآب انا ذكرناكم بذكر سالت به البطحاء و جرى فرات رحمتى من كل الجهات قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن بحر الحيوان اتقوا الرحمن الذى اتى بجنود الوحي و رايات الآيات قل هل يبقى لكم ما ترونه اليوم لا ونفسى الحق سيفنى من على الأرض و يبقى الملك لنفسه وحدها يشهد بذلك كل شجر و حجر و مدر و حصاة

و نذكر الهادى الذى هديناه الى سواء الصراط يا هادى ان المظلوم يذكرک و يأمرک و الذين آمنوا بالمعروف ان اتبعوا ما امرتم به من لدن فالى الصباح تالله يوم الله ينطق بالحق فى هذا القصر الذى جعله الله المنظر الأكبر ان اعرفوا يا اولى الأبواب قل ضعوا ما عند القوم قد اتى سلطان الوجود بأعلام الوحي و الالهام يا ملأ الأرض اتقوا الله و لا تحرموا انفسكم عن الذى به ظهر ما كان مكنوناً فى الزبر و الألواح خذوا كتاب الله بقوة و لا تتبعوا كل جاهل مرتاب كذلك نورنا افق سماء العرفان بنور البيان طوبى لمن سمع و رأى و ويل لكل غافل مكار

ان يا قلبى الأعلى ان اذكر من سمع صريرک و اقبل اليك الذى سمى بيوسف ليفرح بهذا الذكر الذى اذا ظهر سجدت له الأذکار انا ظهرنا و اظهرنا الأمر على شأن اضطربت القلوب و شاخصت الأبصار الا الذين نبذوا الأوهام عن ورائهم مقبلين الى الله مطلع الأنوار طوبى لمن فاز باصغاء ندائى و وجد عرف قيصى و انتبه من نسمات عنايتى اذ سرت فى الأسفار هذا يوم فيه انجذبت الأشياء من نداء مالک الأسماء ولكن الناس فى غفلة و نعاس نعيماً لمن وجد عرف البيان و قام على خدمة الأمر فى الغدو و الآصال انا سمعنا ذكرک ذکرناک و رأينا اقبالک اقبلنا اليک من مشرق الأذکار

و نذكر على قبل محمد و نبشره و الذين آمنوا فى هناك برحمتى و عنايتى و فضلى الذى به شهدت الذرات توكل فى كل الأمور على مكلم الطور و تمسك بما نزل فى الكتاب من لدن مرسل الأرياح اياک ان تمنعك اوهام العلواء عن فاطر السماء او تخوفك سطوة الأمراء عن مطلع الايقان لا تلتفتوا الى ايام معدودات انها ستمضى و يرون الموحدون انفسهم فى اعلى الجنان انا نأمرکم فى كل الأحوال بالحكمة لئلا يرتفع ضوضاء الذين كفروا بالمال كذلك تضوع عرف البيان فى الامكان طوبى لمن وجد و ويل لكل منكر مكار

و نذكر احبائى فى الشين و الهاء و نبشرهم باقبالى اليهم و نكبر على وجوههم من هذا المقام الذى تزين بأنوار وجه ربهم العزيز الغفار يا احبائى ان افرحوا بما نزل لكم من سماء الأمر ثم اشكروا ربكم الرحمن فى كل الأحيان انه غفرکم و هداکم و فضلكم على اكثر العباد انا ذكرنا كل من ذكر اسمه تلقاء الوجه ثم الذين ما ذكرت اسمائهم انه يفعل كيف يشاء بسلطان من عنده و هو المقتدر العزيز العلام

و نذکر من سَمی بخانلر و نبشَره بعنایاتی الّتی لا یأخذها النّفاد ان افرح بما ذکرناک و الذّین آمَنوا بآیات تفدی لها الأرواح ان اقتصر امورک علی ذکر الله و ثنائه اذا ورد علیک احد من اولیائه قم علی خدمته بالروح و الرّیحان ایّاک ان تحزنک شؤونات الدّنیّا و ما یرد فیها دعها عن ورائک و تمسّک بحبل الله مالک الایجاد البهّاء علیک و علی ابنائک و اهلک و علی کلّ موقن صَبّار انتهی

آیا بعد از امواج بحر معانی و ظهورات انوار بیان الهی این عبد چه ذکر نماید و چه عرض کند وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مالک اسماء ظاهر فی الحقیقه قلب از آن محترق و زفراّت متصاعد و عبرات نازل قوله جلّت عظمته یا عبد حاضر مشاهده مینمائی و اصغا میکنی که در لیالی و ایّام صریر قلم فضل مرتفع و ندای مظلوم بلند و جمیع از برای هدایت عباد و نجات من علی الأرض بوده ای کاش در جزای این موهبت کبری و شفقت عظمی بر امر الهی متّحد می شدند و بآنچه سبب و علّت سموّ و علوّ اوست متشبّث که شاید عرف خوشی از اعمال خالصه و اخلاق روحانیّه ساطع شود و عالم را اخبار نماید بآنچه ظاهر شده این عرف اگر مرتفع شود قاصدیسست صادق و رسولیست کامل و مبین طوبی لمن فاز ببیانی و عرف ما اراد ملکوت مشیّتی انتهی این فقیر لازال در آنچه ظاهر شده متحیر و مبهوت بیک ظنین عنکبوت اقبال مینماید و از صریر قلم اعلی اعراض رایحه کریهه را محبوب میشمزند و از عرف فردوس اعلی محروم جمیع امور ظاهر و مشهود سوف یراه حضرتک کذلک اخبرنی من عنده امّ الکتاب در این حین دستخطّ ثالث آن حضرت بمثابه نسیم ربیع حقیقی بر این جسد یابس مطروح عبور نمود بخششها فرمود و عنایتها اظهار داشت لله الحمد بشیر محبّت در ظهور و مرور و انشاءالله این بشیر ممنوع نشود و از حرکت بازماند و بعد از قرائت و اطلاع بمقام لا عدل له توجه نموده بعد از حضور و اذن مناجات آن محبوب بکمال روح و ریحان تلقاء عرش رحمن عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم و مولی العالم قوله تبارک و تعالی

یا ایّها المتوجّه الی وجهی و المنجذب بآیاتی انا سمعنا ندائک و ما ناجیت به الله ربّک و سمعنا زفرائک و رأینا عبراتک فی حبّ الله محبوبک و مقصودک و شاهدنا نار حبّک و اشتعال قلبک و خضوعک و خشوعک و اهتزاز ارکانک فی عشق الله و وده انا کما معک فی المجالس و المحافل اذ کنت ناطقاً بهذا الاسم الأعظم و هذا النبیّ الذّی بشرنا به النّبیین و المرسلین نعیماً لک و للذّین ما منعهم شؤونات الأوهام قاموا و قالوا الله ربّنا و ربّ العرش العظیم کبر من قبل علی احبائی قل تالله ینوح قلبی و تبکی عینی بما ورد علی امری العزیز البدیع تمسّکوا بحبل الاتّحاد و ما فات عنکم فی ایّام الله ربّ العالمین کذلک اوقدنا سراج النّصح بدهن الفضل و نار الحبّ ان لن تحفظوه عن الأریاح لا تكونوا سبباً لاطفائه اتّقوا الرّحمن و تفکّروا فی عنایة ربّکم الغفور الرّحیم قوموا علی خدمة الأمر انه خیر لکم عمّا خلق فی السّموات و الأرضین انتهی

بصدهزار لسان این خادم فانی از دوستان الهی مسئلت مینماید که از جان بخروشند و جمعاً بکوشند که شاید اهل عالم مطلع و آگاه شوند بآنچه که حقّ جلّ جلاله اراده فرموده اگر احصای اختلاف و احساس اعمال غیر طیّبه نمایند لعمر محبوبی و محبوبکم یفرون و یستزئون در یکی از الواح میفرماید باید دوستان بمثابه رگ شریان در جسد عالم متحرّک باشند لذا باید جمیع باعمال و اخلاقی ظاهر شوند که جمیع عالم بسبب آن اقبال نمایند و بحرکت آیند صدهزار جان فدای عاملین لله کجایند نفوسی که حقّ را بر خود مقدّم دارند و در سبیلش عمل نمایند آنچه که سبب ترقّی و محبّت اهل عالم است از فضل حقّ امید هست که حبه های عنایت مودعه در قلوب انبات نماید و باثمار لطیفه مزین گردد الأمر بیده و هو القوی القدير

ذكر جناب آقا شيخ عباس عليه بهاء الله از قلم آن حضرت مرقوم اين فقره تلقاء عرش مطلع نور احديّه عرض شد و اين لوح امانع مخصوص ايشان از سماء عنايت نازل انشاءالله از فرات جاريه در لوح الهى بياشامند و باجر لقا و عنايت ربنا مالک الأسماء فائز گردند قوله عزّ بيانه و جلّ فضله و جلّت عظمته

هو الشّاهد السّميع العليم

يا عباس يذكرك المظلوم بذكر تجذب به المقربون الى الله المهيمن القيوم قد اتت الساعة وارتفع النداء وظهرت الصّيحة ومرت الجبال والقوم هم لا يشعرون قد انقلب العالم واستقرّ العرش واستوى عليه مالک الظهور ومكّم الطّور والنّاس اكثرهم لا يفقهون قد ظهرت امّ الكتاب وتنادى بين الأرض والسماء بأعلى النداء وتدع الكلّ الى المقام المحمود من النّاس من انكر ومنهم من اعرض ومنهم من جادل بآيات الله ربّ ما كان وما يكون ومنهم من نقض ميثاق الله وعهده بظلم ناح به اهل مدائن الأسماء وسكان الملكوت فلها تفرّسنا وجدنا اكثر اعدائنا العلّاء كذلك يقصّ لك لسان الأبهى من الأفق الأعلى انه هو الحقّ علام الغيوب انا اظهرنا العلم لعرفان المعلوم فلها الاح افق الظهور واتى المعلوم انكره العلّاء فى أول الأمر الا من شاء الله مالک الوجود قل يا معشر العلّاء ضعوا ما عندكم تالله قد ارتفع صرير القلم الأعلى و يبشّر الكلّ بظهور المعلوم الذى توجهتم اليه فى كلّ اصيل و بكور قل ما لى اراكم يا معشر الغافلين تقصدون البيت و تعرضون عن الذى رفعه بأمر من عنده اتقوا الله ولا تتبعوا هوائكم ان اتبعوا من اتاكم بكّاب مشهود الذى اذا ظهر خضعت له كتب العالم كلّها ان انصفوا يا قوم ولا تكونوا من الذين كفروا بالشّاهد والمشهود هذا يوم وعدتم به فى صحف الله وكتبه وهذا امر اخذ عهده من عنده علم ما كان وما يكون قل يا ملأ الظالمين قد علمتم ما صاح به الملأ الأعلى و ناح اهل الفردوس وصعدت زفرات الجنّة العليا ونزلت عبرات الملائكة والروح قل ان كان عندكم اعظم عمّا اتى من جبروت الارادة فأتوا به ولا تتبعوا كلّ جاهل مردود قل تعالوا لأريكم ما غفلتم عنه فى هذا اليوم الذى نسب الى الله العزيز الدود هذا يوم فيه تضوّعت رائحة الرحمن وفاحت نفحات الوحى ونطق عندليب الأمر على الأغصان الملك لله مالک الملوك يا عباس قم على خدمة الأمر باسم ربّك مالک القدم و ذكر النّاس بهذا النّبيا الأعظم الذى اذا ظهر ارتعدت فرائص الأوهام والظّنون اياك ان تمنعك عن مالک الأسماء شوكة الأمراء وشبهات العلّاء كن كالجبل الراسخ على هذا الأمر المحتوم قل انه اتى بالحقّ ولا يلتفت الى اقبالكم واعراضكم ظهر و اظهر ما اراد رغماً لأنفكم لو انتم تعلمون انه هو الذى ينطق فى كلّ شأن انه لا اله الا انا الفرد الواحد العزيز المحبوب كذلك فتحنا على وجهك باب الفضل بفتحنا العدل اذا فزت به قل لك الحمد يا اله الغيب والشّهود اشهد أنّك نبذت الراحة لارتقاء الأمم وقبلت الدّلة لغز العالم واخترت الغربة لبلوغ العباد الى الوطن الأعلى المقام الذى جعله الله مقدساً عمّا تدركه العقول يا ايّها المتوجّه الى الوجه خذ الرّحيق المحتوم باسم المظلوم ثمّ اشرب منه بهذا الذّكر الذى به انجذبت الأرواح والقلوب انا كتبنا لك اجر اللقّاء من قلبى الأعلى فى الصّحيفة الحمراء ان افرح ثمّ اشكر ربّ البيت المعمور انا قبلنا اقبالك وتوجّهك وعملك فى سبيل الله طوبى لك بما زينت اعمالك بطراز القبول انتهى

يا محبوب فؤادى گویا بر هر کلمه‌ئى از کلمات الهى يك منادى موجود و بأعلى النداء من فى الوجود را ندا مينمايد سبحان الله عالم را چه واقع كه از اين فضل اكبر خود را محروم نموده‌اند و به ما لا يسمن ولا يغنى مشغول گشته‌اند بارى الحمد لله جناب مذکور بشرافت كبرى فائز و بذكر قلم اعلى مشرف انشاءالله قدر اين مقام اعلى را بدانند و از سلسيل و كوثر و تسنيم بيان الهى بنوشند و بنوشانند و آن محبوب و اين عبد بكلمه هنيئاً ناطق شويم و مريئاً گوئيم حبذا هذا العرف

نمیدانم از کجا میآید الحمد لمظهره و مرسله و مبعثه و فاطره و خالقه و محدثه این فانی هم خدمت ایشان تکبیر و سلام معروض میدارد و دعای توفیق استدعا مینماید انّ ربّنا الرحمن علی کلّ شیء قدير

و ما ذکر حضرتکم فی جناب محمد کریم الذی هاجر فی سنة القبل قد فاز باصغاء ربّنا الرحمن و نزل له ما تفرح به افئدة العارفين قوله تمت کلمته و کل برهانه

بسمی الذی به نزل کل کتاب مبین

شهد الله انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد انزلنا الآيات و اظهرنا البينات و ارسلنا الرسل ليبشروا العباد بهذا الظهور الذی به ظهر ما كان مذكوراً بلسان الأنبياء و مسطوراً فی كتب الله رب العالمين اذا ظهر الأمر و نزلت الآيات و استقر هیکل الظهور علی العرش قام الناس علی الاعراض الا من حفظته يد الاقتدار من لدن قوى قدير يا کریم ان استمع ما يناديك به المظلوم من شطر السجن و يذكرک بما تجد منه عرف البقاء ان ربک هو العليم الحکيم طوبى لوجه توجه الى الأفق الأعلى و لرجل سلك سبيل الله العزيز الحميد انا سمعنا ندائك اذ وجدت عرف قيصى من شطر الحجاز المقام الذی نورناه بأنوار وجه محمد رسول الله و خاتم النبیین انا سمعنا ذکرک من قبل و ذکرناک فی کتاب ما اطلع به الا الفرد الخبير طوبى لمن نبذ الهوى و اتبع ما امر به من لدى الله مالک الوری انه من اعلى الخلق فی کتابه المبین نعيماً لک بما نبذت الأوهام عن ورائک مقبلاً الى مشرق وحى ربک الرحمن الرحيم انه ينصر من يشاء بسلطان من عنده و يهدى المقبلين الى صراطه المستقيم هذا يوم فيه ظهر ما لا ظهر فی ازل الآزال يشهد بذلك من ينطق بالحق فی کل شأن انه لا اله الا انا العلى العظيم انک اذا فزت بکتابى و وجدت عرف بيانى سبّح بحمد ربک ثم اشکره بهذا الفضل الذی ما رأت عين الابداع شبهه يشهد بذلك کل عالم منصف و کل عارف بصير لا تحزن من شیء قد قبل ما عملته فی سبيله انه لا يضيع اجر المحسنين كذلك انار افق البيان بنیر ذکر ربک المشفق الکريم انتهى هذه نعمة اخرى و رحمة اخرى و فضل آخر لمن اقبل اليه و تقرب الى ساحة قدسه و استنشق الهواء الذی کان مجاوراً هواء هذا السجن المنيع انشاء الله از نار محبت الهی که از هر حرفی از حروفاتش ظاهر و باهر است مشتعل شوند و باستقامت تمام بحکمت و بيان بذکرش ناطق له الفضل و المنّة فی کل الأحوال و هو الفضل فی ازل الآزال

و اینکه آن محبوب ذکر نفوس مقبله عليهم بهاء الله فرموده بودند در ساحت اقدس کان الله و لم يكن معه من شیء واحداً بعد واحد عرض شد و مخصوص هر یک از سماء مشیت نازل شد آنچه که غریب را بوطن هدایت کند و تشنه را بسلسیل و عاشق را بمعشوق رساند و طالب را بشطر مطلوب کشاند قال عظم احسانه و جلّ کبريائه و احاط فضله و علا سلطانه

بسمی المشرق من افق سماء ملکوتی العظيم

يا سليم يذكرک الکريم من شطر السجن خالصاً لوجهه لتسمع صرير قلبى الأعلى و هدير طير البقاء علی اغصان سدره المنتهى انه لا اله الا انا العليم الخبير طوبى لقلب انجذب بآيات الله و لوجه توجه اليه و للسان نطق بذکره البديع لا تنظر الى العلماء و کبريائهم ان انظر الى من يذكرک فی هذا السجن العظيم قل انه ظهر بالحق و قام علی الأمر بسلطان ما منعتة شؤونات الأوهام و لا تحبته حجابات المعرضين کم من عالم منع عن فضل الله و رحمته و کم من امی فاز بهذا الرحيق المنير

ان اشكر الله بما عرّفك مطلع الأمر و مشرق الوحى و عصمك عن شبهات الدّين كفروا ببرهانه القويم ان استقم على حبّ الله و امره على شأن يجد منك الموحدون عرف الاستقامة فى هذا النبأ الذى استبشر به المملأ الأعلى و اهل الفردوس على مقام كريم

و هذا ما نزل لمن سَمي بميرزا ابوالحسن

بسمى العليم الحكيم

يا اباالحسن ذكرت نزد مظلوم مذکور و سماء بيان رحمن بتو متوجّه اين آسمانيست كه سيّارات آن تا حين احصا نشده و نخواهد شد و شمس و اقمار آن لازال فى قطب الزوال لائح و مشرق هر حكيمى از احصايش متحيّر و هر قوّى قادري از ادراك و تحديده عاجز و ترا وصيّت مينمايد براستى و انصاف چه اگر جميع خلق عالم بطراز انصاف مزين ميشدند از عرفان اسم اعظم و مالک قدم محروم نميگشتند اين مظلوم بگجان اهل ظنون به غير ما حكم به الله حكم نمود حضرت رسول و خاتم انبيا روح ما سواه فداه چه تقصير بر او ثابت كه در سنين متواليات بر اذيتش قيام نمودند برخى كاذبش گفتند و بعضى مجنون و حزبى ساحر و قومى مفترى جميع آنچه ذكر شد آن عبد و ساير عباد شنيده اند و دانسته اند از آن وجود مبارك گذشته در حضرت روح تفكر نما كه سبب چه بود كه من على الارض بر انكارش قيام نمودند وارد شد بر مظاهر امر الهى آنچه كه هر صاحب انصافى گريست و نوحه نمود سبب و علت اعراض در هر عصر و قرن علمای آن زمان بودند كه حبّ رياست ایشان را از اقبال منع مينمود الا انهم فى ضلال مبین اميد هست كه آن جناب در ماضى تفكر نمايد و بصراط مستقيم الهى پي برد شك و شبهه نى نبوده و نيست كه اين مظلوم لله ميگويد و الى الله ميخواند لا يضره الاعراض و لا ينفعه الاقبال ظنون و اوهام خلق را بخلق گذار و بقلب منير بحقّ جلّ جلاله توجّه نما كه شايد باب معرفت بر وجهت بگشايد و از انوار وجه بعد فناء اشياء ترا محروم نفرمايد انه يقول الحقّ و يهدى الناس الى افقه المنير

و هذا ما نزل لجناب مشهدي نصرالله

بسمى المهيمن على الأسماء

يا نصرالله يذكرك مولى الورى از كان مسجوناً فى هذا المقام البعيد و يبشّرك بفضل الله و رحمته انه ما من اله الا هو يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد ان اشهد بما شهد الله انه لا اله الا انا الفرد الخبير قد ذكرت لدى المظلوم و نزل لك هذه الآيات التى لا يعادها ما خلق فى الأرض يشهد بذلك ربك العليم طوبى لك بما نبذت شبهات القوم و شربت من بحر اليقين ان اعرف مقام من هداك ثم اشكر ربك المؤيد الكريم اياك ان تحزنك شؤونات الخلق او تخوفك الملوك و السلاطين ينبغى لكلّ من اقبل الى افقى ان يترك الأرض و ما عليها لهم و يتوجّه الى فتح القلوب باسمى العزيز الحكيم انّ الأموال لأهل الجلال و القلوب لله رب العالمين

و نذكر فى هذا المقام من سَمي بأبى القاسم الذى هاجر الى ان فاز بلقاء ربّه العزيز الكريم و نوصيه بالاستقامة على هذا الأمر الأعظم و ندعوه ما ينبغى لفصل الله العلى العظيم البهاء على اهل البهاء الذين فازوا بذكرى الجميل انتهى اين خادم فانى از رحمت و عنايت مقصود عالميان اميدوار است كه يد عنايتش كل را اخذ نمايد و از جحيم سفلى بجنّت عليا كشاند انه لا يعجزه من شئ و لا يعزب عن علمه من امر يعطى بالفضل و يمنع بالحكمة و هو المقتدر الأمر المريد

و اینکه در بارهٔ ملا محمد علیه بهاء الله از اهل یاء مرقوم داشتید و همچنین ارتقاء ایشان بمرقاة البیان الی سماء عرفان ربّنا الرحمن عرض شد این کلمات عالیات از مظهر علم الهی و مصدر امر ربّانی و فی الحقیقه مقام لایعرف و لایذکر در بارهٔ ایشان ظاهر و نازل قوله تبارک و تعالی

بنام گویندهٔ پاینده

یا محمد از حقّ میطلبیم ترا مؤیّد فرماید بر عرفان و ایقان و خدمت امرش بشأنی که اگر اهل عالم بر اعراض قیام نمایند قادر بر منع آن جناب نباشند امروز روح الله در بریهٔ ارض مقدّسه ندا مینماید و نور الله از افق اراده مشرق و عرف قیص متضوّع و نسّمات وحی در مرور مع ذلک عباد در ضلالت خود باقی و برقرار جهد نما تا از کوثر عرفان رحمن بیاشامی و از مائدهٔ منزله قسمت بری و بحکمت و بیان اهل امکان را بافق اعلی هدایت نمائی ناس غافلند مبین لازم بر خدمت امر حقّ قیام نما تا مخدوم عالم شوی و بنار حبّش مشتعل شو تا محبوب آفاق گردی اگرچه کشف بعضی از اسرار شده ولیکن اکثری از آن در علم الهی مستور و مکنون چه اگر اسرار یوم الله و مقامات نفوس موقنهٔ مطمئنّه اقلّ از سمّ ابره ظاهر شود جمیع ناس را طائف مطاف ماکان و مایکون مشاهده نمائی باسم حقّ بایست و بتدارک مافات قیام نما وقت بسیار عزیز است بل اعترّ از کبریت احمر ناس را باخلاق روحانیّه و اعمال طیّبه وصیّت نما طوبی از برای نفوسی که الله عاملند و الی الله متوجّه

قل یا ملأ الأرض ایّاکم ان تمّنکم کتب العالم عن کتاب الله المهیمن القیوم الذی نزل من سماء الفضل من لدی الحقّ علام الغیوب قل تالله لا ینفعکم ما عند الناس اتقوا الرحمن ثمّ اقبلوا الیه بوجوه بیضاء و قلوب نوراء کذلک یامرکم من فی قبضته زمام العلوم قل یا معشر العلّماء طهّروا قلوبکم عمّا عندکم لتسمعوا صریر القلم الأعلی و حفیف سدره المنتی من المقام المحمود هذا یوم لا تغنیکم کنوز العالم و لا صفوف الأمم دعوها عن ورائکم رجاء ما عند الله ربّ ما کان و ما یكون انا نوصیکم و الذین آمنوا بالاستقامه الکبری علی هذا الأمر الذی به اضطربت ارکان الاسماء الا من شاء الله مالک الوجود کذلک ماج بحر بیانی و هاج عرف عنایتی انک اذا رأیت و وجدت قم و قل

اشهد انک قبلت اذی العالم لارتفاع امر الله و حملت البلیا فی حبّ الله فاطر السّماء و مالک الاسماء الی ان قبلت السّجن الأعظم لنجاة الأمم اسألك بالاسم الأعظم الذی به سخرت ملکوت الاسماء بأن لا تخیّنی عمّا عندک و لا تمنعنی عمّا قدرته لأمنائک و اصفیائک ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و متمسّکاً بجبلک اسألك بأن تؤیّدنی علی الاستقامه علی هذا الأمر الذی به زلت اقدام اکثر خلقک لا اله الا انت المتعالی المشفق الغفور الکریم انتهى

انشاء الله مؤیّد شوند بر آنچه از لسان عظمت بآن مأمور شدند و از کئوس عنایت بیاشامند آشامیدنی که از منع ظالمین بازنمانند فی الحقیقه اگر انسان در این ایام قسمت نبرد و از فیوضات فیاض بی نصیب ماند بچه چیز دلخوش و مسرور و مشغول بسیار حیف است این اوقات عزیزه بگذرد و انسان غافل باشد انشاء الله باید جمیع دوستان همّت بر خدمت گمارند اوّل کل بکمال تقدیس و تنزیه و انصاف و مشورت قیام نمایند آنچه را سبب تفریق مشاهده کنند اوّل باصلاح آن توجّه کنند و بعد بروح و ریحان و حکمت بخدمت مشغول گردند اصلاح امور ایشان و عالم همه خواهد شد و امثال این بیان مکرّر از لسان قدم استماع شده صد هزار نعیم و طوبی از برای نفوسی که قیام نمایند بر آنچه که سبب ارتفاع امر و راحت

اهل عالم است و فی الحقیقه نفس ارتفاع نفس راحت است و لکن ناس جاهل از این فقره غافل انشاء الله آن محبوب و این عبد دعا میکنیم که شاید از شمال جهل بیمن دانائی فائز شوند

و اینکه در بارهٔ اخت حضرت سلطان الشهداء روح ما سواه فداه مرقوم داشتید تلقاء عرش عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة یا علی لحاظ عنایت باو و منتسبین نورین بوده و خواهد بود و به اسم الله مهدی امر نمودیم که در بارهٔ حقوق او بجناب صادق علیه بهائی سفارش کامل نماید و هم چنین از قلم اعلی مرقوم اگر اخت حقّی دارد باید ادا نمائید بحقّ و عدل رفتار شود انا نکبر من هذا المقام علیها و نبشرها بفضلی و رحمتی انتهى و اما توجه ایشان بشطر ص و قیام ورقهائی از اوراق علی ما یحبّه الله و یرضی این فقره بشرف اصغای مالک اسماء فائز فرمودند یا عبد حاضر طوبی لها ثم طوبی لها ینبغی ان ینزل علیها من سماء عنایتی ما ینبغی به ذکرها جزاء عملها و یکتب لها قلبی الأعلی و یشرها بقبول ما ظهر من عندها و نأمر الغصن بأن یکتب لأمتی و ورقتی ما نزل من سماء مشیة موجدتها و ظهر من افق عنایة بارئها لیکون ذخراً و شرفاً لها فی کلّ عالم من عوالم ربّها انتهى پرتو آفتاب عنایت عوالم غیب و شهود را منور نمود یا محبوب فوادی مشاهده نمائید عمل مرغوب چه مقدار محبوبست عند الله اگر بحور اکسیر و کنوز عالم را احدی انفاق کند البتّه باین ذکر فائز نشود عملی ظاهر و بطراز قبول فائز بشائی که از مطلع بیان رحمن ظاهر آنچه که نفحاتش بدوام ملک و ملکوت منقطع نشود از جانب این عبد تکبیر و سلام بآن ورقه برسانید علیها بهاء ربّها علیها بهاء ربّها و هذا ما نزل لها من سماء عنایة ربنا الغفور الکریم

بسمی الظاهر المشهود

یا ورقتی علیک بهائی ان افرحی بما نزل لک من القلم الأعلی انه ذکرک و بشرک بما ظهر منک فی سبیل الله المهیمن القیوم ان اشکری و تشبّی بذیل العنایة و قولی

لک الحمد یا اله الوجود و مالک الغیب و الشهود بما یدتّنی علی عمل فاز بطراز قبولک و تزین برضائک لعمرك یا محبوب قلبی لا یعادل ما اعطیتنی بما خلق فی سمائک و ارضک انک انت المعطى الکریم انتهى

حقّ جلّ جلاله جمیع را مؤید فرماید بر آنچه نفحات رضایش از او متضوّع یک عمل مبرور الیوم معادلست با صد هزار عمل بل استغفر الله من هذا التّحدید و هم چنین عمل غیر خیر وقتی از اوقات لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق قوله جلّ و عزّ یا عبد حاضر عنایات حقّ خلق را جسور نموده بشائی که ذکرش محبوب نه باید نفوس مقبله را آگاه نمود الیوم چون آفتاب ظهور مشرقست و پرتو انوار وجه عالم را احاطه نموده لذا اکثری از اعمال نالایقه ستر شده و میشود انه هو السّار الحکیم امروز روز شادیدست و روز فرح اکبر است بحر عنایت مواج و نسیم جود در مرور و آفتاب فضل مشرق و لکن حال مشاهده میشود که اعمال شنیعه بمقامی رسیده که نزدیک بآنست غبارش بذیل حقّ جلّ جلاله رسد و حجاب حرمت را بردرد جمیع آنچه از اوّل امر تا حال وارد شد و قبول نمودیم لأجل اعزاز کلمه الهی و ارتقاء نفوس مطمئنّه مستقیمه راضیه مرضیه بود حال از اعمال بعضی بباد رفته و میرود مگر اینکه حقّ جلّ جلاله بقدرت کامله حفظ نماید چنانچه نمود

یا عبد حاضر بجناب علی علیه بهائی و عنایتی بنویس باید جمیع دوستان آن ارض را متذکّر دارد و به ما ینفعهم آگاه نماید شاید از ما فات عنهم رجوع نمایند و بحقّ تمسّک جویند و شاید آنچه سبب ضرر گشته و علت ذلت نفوس شده بماء رجوع

طاهر و مقدّس گردد آنّه هو التّوّاب و هو الفضّال الکریم انتہی مکرّر این بیانات از لسان منزل آیات جاری و بعضی از اوقات این عبد وارد و جمال قدم را در کدورت و حزنی مشاهده مینمود که لرزه اندام این فانی را اخذ مینمود و حزن جمال قدم معلوم و واضحست که در چه بوده و هست احتیاج بذکر ندارد امروز اعمال طیبّه دوستان الهی منادی امرند بین عباد از این قبیل در الواح الهی مکرّر نازل شاید نفع بخشد و سبب تنبّه گردد و الاّ آنّه لغنیّ عن العالمین چندی قبل بعضی از نفوس بر حسب ظاهر شکایت آغاز نمودند مع ذلک از ساحت اقدس جواب نازل نه فرمودند ستری سبق الکشف و صبری سبق العجل انتہی ولکن یم آنست تجاوزات ما حجاب را بردارد و ستر را خرق نماید التّشبیث بذیل عنایتہ و اسأله بأن یؤیّد احبائه علی ما یحبّ و یرضی و یمنعهم عما یضرهم و یمدّهم الی ما ینفعهم آنّه هو المقتدر المہيمن العطوف الغفور

حسب الأمر مهاجرین ارض صاد علیهم بہاء اللّٰہ را از قبل حقّ تکبیر برسانید انشاء اللّٰہ بنور اتّفاق منور باشند و بر خدمت امر قائم تا اثر نور در آفاق اشراق نماید و ظاهر شود جمیع فی الجملہ برضای حقّ پی برده اند بآن تمسّک نمایند و بآن عامل شوند اینست سبب رستگاری در دنیا و آخرت هجرت و بلایای شما لازال تحت لحاظ بوده انشاء اللّٰہ محفوظ ماند انتہی

اینکہ در بارہ جناب آقا میرزا آقا بابا علیہ بہاء اللّٰہ مرقوم داشتید ذکرشان در ساحت اقدس بوده و بانوار عنایت شمس حقیقت فائز طوبیٰ له در این ایام مکتوبی جناب آقا میرزا احمد علیہ بہاء اللّٰہ از اهل یاء ساکن شاه بمصلحت جناب میرزا ح ی علیہ بہاء اللّٰہ و عنایتہ باین عبد ارسال داشته اند و اسامی متعدّدہ در آن مذکور و از جملہ اسامی جناب آقا میرزا آقا بابا علیہ بہاء اللّٰہ بوده مخصوص ہر یک لوح امنع نازل و ارسال شد انشاء اللّٰہ فائز میشوند فی الحقیقہ امر بقسمی است کہ آن محبوب مرقوم داشته اند چه کہ سفر جناب میرزا بآن سمتہا سبب ارتفاع کلمہ شد هذا یکفیه وربّ العالمین چون این کلمہ از لسان محبوب استماع گشت ذکر شد و الاّ این عبد قابل آنکہ ذکر خدمات ایشان را نماید نبوده و نیست

اینکہ در بارہ ورقہ اهل جناب میرزا ح و سین علیہما بہاء اللّٰہ و عنایتہ مرقوم فرمودند سبب حزن شد و اهل سراق عصمت جمیع بکمال حزن مشہود و ظاهر و در ساحت اقدس ہم مذکور خدمت جناب میرزا از جانب این فانی تعزیت بگوئید و انشاء اللّٰہ خود این عبد ہم عرض مینماید آنچه را کہ از ضعف و مسکنتش حاکی است

و اینکہ ذکر صعود جناب حاجی میرزا حسن هراقی علیہ بہاء اللّٰہ نمودند در ساحت امنع اقدس عرض شد این کلمات عالیات محض فضل و عنایت مخصوص ایشان نازل قوله عزّ جلالہ و عزّ ذکرہ و عزّ ثنائہ

هو الذّاکر المعین

یا حسن یزورک المظلوم من مقامہ الأعلى الذی جعلہ اللّٰہ مطاف اهل ذرّۃ العلیا و یذکرک بذکر فاح بہ عرف العنایۃ بین البریۃ طوبیٰ لک و لصعودک و لتوجّہک و لورودک فی الرفیق الأعلى و المقام الأبہی اشہد أنّک اقبلت الی الغایۃ القصویٰ و الأفق الأعلى اذ ارتفع حقیف سدرۃ المنتہی بین الأرض و السّماء و شہدت بما شہد بہ لسان الکبریاء و قبلت ما نزل من عنده و ظهر من لدنہ طوبیٰ لک بما فزت بالغفران من لدی الرّحمن و وجد منک الملاءم الأعلى عرف حیّ طوبیٰ لمن یذکرک بما ذکرک المظلوم فی هذا المقام الممنوع قد کنت لله و رجعت الی بحر رحمته ان هذا الاّ من فضله العزیز المحبوب انتہی

الحمد لله باین عنایت کبری مفتخر شدند طوبی از برای نفوسی که باین فیض اکبر فائزند و مقامش را میشناسند نفوس مستقیمۀ طاهرۀ مطمئنۀ از سماء عنایت فیاض قسمت داشته و دارند و من غیر تعطیل بر ایشان نازل و جاری چه در حیات و چه در ممات

و اینکه در صعود حضرت مرفوع مبرور آقا سید ابوطالب علیه من کلّ بهاء ابهه مرقوم داشتید چندی قبل از طرف حدبا حضرت اسم الله زین علیه من کلّ بهاء ابهه ذکر ایشان و هم چنین بعض مطالب از لسان اهل ایشان علیها بهاء الله بساحت اقدس ارسال داشتند و جواب بتفصیل نازل و ارسال شد و ذکرشان هم در آن لوح مبارک نازل له الحمد و المنّة فی کلّ الأحوال البهاء المشرق اللّاح من افق عنایة ربنا علی حضرتکم و علی من معکم من الذکور و الاناث

عرض میشود دو لوح اقدس مدتهاست مخصوص ابناء مرفوع مبرور جناب ذیح علیه بهاء الله و بحر رحمته از سماء مشیت نازل و این مدت ارسال نشد و بتأخیر افتاد تا این ایام ارسال گشت شاید بعنایات الهیه متذکر شوند و به ما ینبغی و یحبّه الله قیام نمایند خدمت هر نفسی در ساحت اقدس مذکور و منظور ولو بمقدار سمّ ابره مرفوع ذیح علیه بهاء الله در اول ایام بشارت اقبال و ایمان فائز شدند لازال در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند بعد از استماع ندا اقلّ من آن توقّف ننمودند یشهد بذلک من عنده کتب مبین لذا مراعات ایشان در هر حال شده و انشاء الله میشود و این فانی از حقّ جلّ جلاله تأیید ایشان را طلب مینماید آن محبوب هم باید بمهربانی ایشان را حفظ نمایند اول عمر است اریح شباب را مہی دیگر است

عرض دیگر مخدّره خدیجه بیگم علیها بهاء الله چند کرّہ باین عبد مکتوب ارسال داشته و این عبد نظر بانقلابات و محاربه اطراف جواب ارسال نداشت تا در این کرّہ مکتوبی که چند شهر قبل نوشته شده بود ارسال داشت که آن محبوب برسانند

و هم چنین جواب مکتوبی که جناب آقا محمد کریم ع ط علیه بهاء الله بحضرت اسم جود علیه بهاء الله الاهی ارسال داشتند این فانی نوشته ارسال داشت انشاء الله از اقداح فلاح در جمیع احیان پیاشامند و به ما ینبغی لایام الله عامل باشند از اطراف خبر رسید که جناب ایشان به ما انزله الله فی الکتاب عامل شدند و مخصوص تبلیغ و وکیل اخذ نمودند طوبی له و نعیماً له هر نفسی به ما اراده الله عمل نماید البتّه در دنیا و آخرت ثمر بخشد و اثر پدیدار نماید و در هر دو جهان بکار آید

دیگر دوستان آن ارض را مکرّر تکبیر و سلام عرض نموده بجناب علی پاشا خان علیه بهاء الله بشارت دهید چه که فرش ایشان رسید و یومی از ایام گسترده شد و جمال قدم تشریف بردند در بستان و بقدم حضرت مقصود روح من فی اللاهوت لقدمه الفداء مشرف گشت و فائز شد و جناب حاجی غلامعلی مسافر علیه بهاء الله را احضار فرمودند و فرمودند اگر جناب پاشا علیه بهائی را دیدی او را بشارت ده بقبول آنچه ارسال داشته نعیماً له و هنیئاً له انشاء الله مشعل باشند بشائی که روشنیشان ظاهر و هویدا باشد این فانی از حقّ جلّ جلاله میطلبد اولیا و اصفیا را مؤید فرماید بر عرفان ما قدر لهم چه اگر مطلع شوند سیل عالم قادر بر اطفاء نار محبتشان نباشد و روشنی آن را تاریکی اخذ ننماید

از جمله عنایات جدیده آنکه مخصوص اسامی مذکوره الواح بدیعۀ منیعۀ نازل هم بخطّ این فانی که در مکتوب ثبت شده و هم بخطّ مبارک حضرت غصن الله الأكبر روحی و ذاتی و کینونتی لتراب قدمه الفداء فی الحقیقه صاحبان الواح ذو

المقامين و ذو اللّوحين و ذو الذّكرين شده اند ينبغي ان نقول بكلّ جوارحنا و اركاننا لك الحمد يا فضّال القديم و لك
العناية يا مقصود العالمين النّور و البهاء من افق عناية ربّنا مالك الاسماء على حضرتكم و على من معكم و على اولياء الله و
احبائه

خادم

في ١٣ شهر صفر ١٣٠٠